

اصبغ بن نباته: «يا امير المؤمنين! دجال کیست؟»  
فرمود: «بدان که دجال «صائد بن صید» است.  
شقی کسی است که ادعای او را تصدیق کند و  
سعادت‌مند کسی است که او را تکذیب کند. از  
شهری که آن را اصفهان می‌گویند و قریه‌ای که  
معروف به «یهودیه» است بیرون می‌آید. چشم  
راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و  
مانند ستاره صبح می‌درخشد. چیزی در چشم  
اوست که گویی آمیخته به خون است. بر پیشانی  
وی نوشته است «این کافر است» و هر شخص  
باسواد و بی‌سواد آن را می‌خواند. داخل دریاها  
می‌شود و آفتاب با او می‌گردد. در جلوی رویش  
کوهی از دود است و پشت سرش کوه سفیدی  
است که مردم آن را طعام (گندم) می‌بینند. وی در  
یک قحطی سخت می‌آید و بر الاغ سفیدی سوار  
است که هر یک گام الاغش، یک میل راه است!  
زمین در زیر پای او نوردیده می‌شود.

از هر آبی که بگذرد، آن آب تا روز قیامت خشکیده می‌شود. با صدای بلند خود چنان ندا در می‌دهد که از مشرق تا مغرب، جن و انس و شیاطین صدای او را می‌شنوند. او می‌گوید: «ای دوستان من! بیایید به سوی من! منم آن‌کسی که بشر را آفریدم و اندام او را معتدل و متناسب گرداندم و روزی هر کسی را تقدیر کرده و همه را به یافتن آن راهنمایی می‌کنم. من آن خدای بزرگ شما هستم!» دجال دشمن خدا دروغ می‌گوید. او یک چشم دارد، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. در صورتی که خداوند شما نه یک چشمی است و نه غذا می‌خورد و نه در بازارها راه می‌رود، و فناپذیر هم نیست. خداوند از آن‌چه گفته متعالی است، بسیار بسیار متعالی. غالب پیروان او در آن روز اولاد زنا هستند و چیز سبزی بر سر و دوش دارند.

خداوند او را در شام، در تلی معروف به «تل افیق» سه ساعت از روز جمعه برآمده، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد، می‌کشد. بدانید که بعد از آن، حادثه بزرگی روی می‌دهد.» عرض کردیم: «یا امیرالمؤمنین! آن حادثه چیست؟» فرمود: «آمدن «دابة الارض» از سمت صفا است. انگشتر سلیمان و عصای موسی با اوست و آن انگشتر را بر روی هر مؤمنی که می‌گذارد، در جای آن نوشته می‌شود: «این مؤمن حقیقی است» و بر روی هر کافری که بگذارد، نوشته می‌شود «این کافر حقیقی است.» تا جایی که مؤمن صدا می‌زند «ای کافر، وای بر تو!» و کافر صدا می‌زند «ای مؤمن، خوش به حالت! دوست داشتم من هم امروز مثل تو بودم و به چنین سعادت می‌رسیدم!»

سپس دابة الارض سر خود را بلند می‌کند و مردمی که در بین مشرق و مغرب هستند، بعد از طلوع خورشید از جانب مغرب به اذن خدا او را می‌بینند. در آن وقت دیگر توبه برداشته می‌شود. نه توبه‌ای قبول می‌شود و نه عملی به سوی خدا بالا می‌رود، و ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا در حال ایمان خیری کسب نکرده بود، به حال صاحبش سودی ندارد.» آن‌گاه حضرت فرمود: «از آن‌چه بعد از آن روی می‌دهد از من نپرسید، زیرا حبیبم رسول خدا با من عهد بسته که جز به عترت خود اطلاع ندهم.» نزال بن سبره از صعصعه پرسید: «مقصود امیرالمؤمنین از این حرف چه بود؟» صعصعه پاسخ گفت: «ای پسر سبره! آن‌کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد، دوازدهمین از عترت، و نهمی از اولاد حسین بن علی علیه السلام است؛

اوست خورشیدی که از مغرب خود (یعنی محلی که ناپدید شده) طلوع می‌کند و در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود، زمین را پاک می‌کند و ترازوی عدل را برقرار می‌گرداند. به طوری که هیچ‌کس به دیگری ظلم نمی‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود که حبیبش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از وی پیمان گرفته است که آن‌چه بعد از آن روی خواهد داد را جز به عترت وی، ائمه طاهرين عليهم السلام، به کسی اطلاع ندهد.» ابن اثیر می‌گوید: گفته شده که عیسی بن مریم، دجال را در «جبل دخان» یعنی کوه دود به قتل می‌رساند.

«دَجَّال با یک چشمش می‌بیند ولی با چشم  
دیگرش نمی‌بیند، قامتی دراز و چشمانی زاغ دارد که  
از آن‌ها آب می‌ریزد، صورتش آبله رو و دهانش بوی  
بد می‌دهد، دندان‌هایش درشت و ناخن‌هایش  
خمیده، پوست بدنش آبله‌دار و بی‌مو، در سرش  
نشان شکستگی دارد، گردنش دراز، اخلاقش زشت  
و انگشتانش بسیار بلند است که از وسطه کف  
دستش منشعب می‌شود، صدایش طنین‌دار،  
شانه‌هایش بلند و پیشانی‌اش فراخ است، یکی از  
دیده‌هایش معیوب است، ریشش به سینه‌اش  
فرو رفته، مردی زشت خوی و ترش رویست، بر  
مرکبی سوارست که خودش سرخ و پاهایش سبز  
است و میان دو گوشش میل است، سرش چون  
کوهی بلند و پشتش متناسب با آنست.

گام‌هایش میل است بر پیشانی‌اش دو سطر  
نوشته شده که هر مؤمنی آنرا می‌خواند و هر  
کافری آنرا تکذیب می‌کند، و آن این‌که هرکس از  
تو پیروی کند شقاوتمند است و هرکس از تو جدا  
شود خوشبخت است، بیشتر لشکریانش از  
یهودیان و زنازادگان است. در طرف راست او کوهی  
سبز و در طرف چپش کوهی سیاه است که با او راه  
می‌روند و همراه او توقّف می‌کنند. می‌گوید: این  
بهشت منست و این یکی دوزخ من. هرکس از من  
پیروی کند او را به بهشت می‌برم و هرکس نافرمانی  
کند او را با شمشیر نقت خود تأدیب می‌کنم». «آیا  
برای شما در مورد دجال حدیثی بگویم که هیچ  
پیامبری به قوم خود نگفته است؟ او (یک  
چشمش) نابیناست، و چیزی همانند بهشت و  
جهنّم با خود حمل می‌کند، من شما را از او بیم  
می‌دهم آن‌چنان‌که حضرت نوح قومش را بیم داد.

من شما را از او بیم می‌دهم و هیچ پیامبری نیست  
جز این‌که از او برحذر داشته است. ولی من به شما  
چیزی می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته  
است: می‌دانید که او اعور (نابینا) است و خداوند  
اعور نیست. دَجَّال تا نزدیکی مدینه می‌آید و آن‌گاه  
سه زلزله در مدینه روی می‌دهد، پس هر کافر و  
منافقی از شهر بیرون می‌رود و بدین سان وحشت  
از دَجَّال (مسیح کاذب) وارد مدینه نمی‌شود. آن روز  
مدینه هفت دروازه دارد برای هر یکی دو فرشته  
نگهبان هستند... چشم راست او نابیناست و  
همانند یک دانه عَنَاب است». «همراه او آتش و  
نوری هست، آتش او آب خنک است و آب او آتش  
است. هرکس از شما شیعیان آن زمان را درک کند  
خود را به آن‌چه که آتش به نظر می‌رسد بیفکند که  
آن‌چه آتش تصوّر شود آب گوارائی است!!». دَجَّال  
مرد چاقی هست، چشم راستش معیوب است،  
چشم چپش چون ستاره می‌درخشد.



کسی او را نمی‌شنود جز این‌که از او پیروی می‌کند  
جز کسانی که خداوند آن‌ها را نگه دارد. بهشت و  
دوزخی خواهد داشت که خواهد گفت: این بهشت  
منست برای کسانی که مرا سجده کنند و این جهنم  
منست برای کسانی که از سجده به من ابا کنند». **پدر**  
**دجال** ۳۰ سال زندگی می‌کند و صاحب اولاد  
نمی‌شود، آن‌گاه پسری کور و لنگ برای او عطا  
می‌شود، که دیدگانش می‌خواهد و دلش نمی‌خواهد،  
**پدرش** درازقد و چاق است، دماغش چون منقار  
است، مادرش زنی با شکم فراخ و دست‌های دراز  
است.